

بازی ازدواج و یک جان اضافی

بهزاد توفیق فر
طنزپرداز

در این قسمت، خلاصه «گیم پلی» ازدواج برای جوان ایرانی را تقدیم می‌کنیم. البته بیشتر برای دامادهاى آینده. نکته مهم اینکه همان‌طور که در دو کلمه «گیم» و «پلی» مشاهده می‌شود، این نوشته درباره یک «بازی» است و یهو جو نگیردتان. دانلود کنید و هروقت خواستید بازی کنید. یک جان اضافی هم هدیه ما به شما البته بعد از خواندن این «گیم پلی».

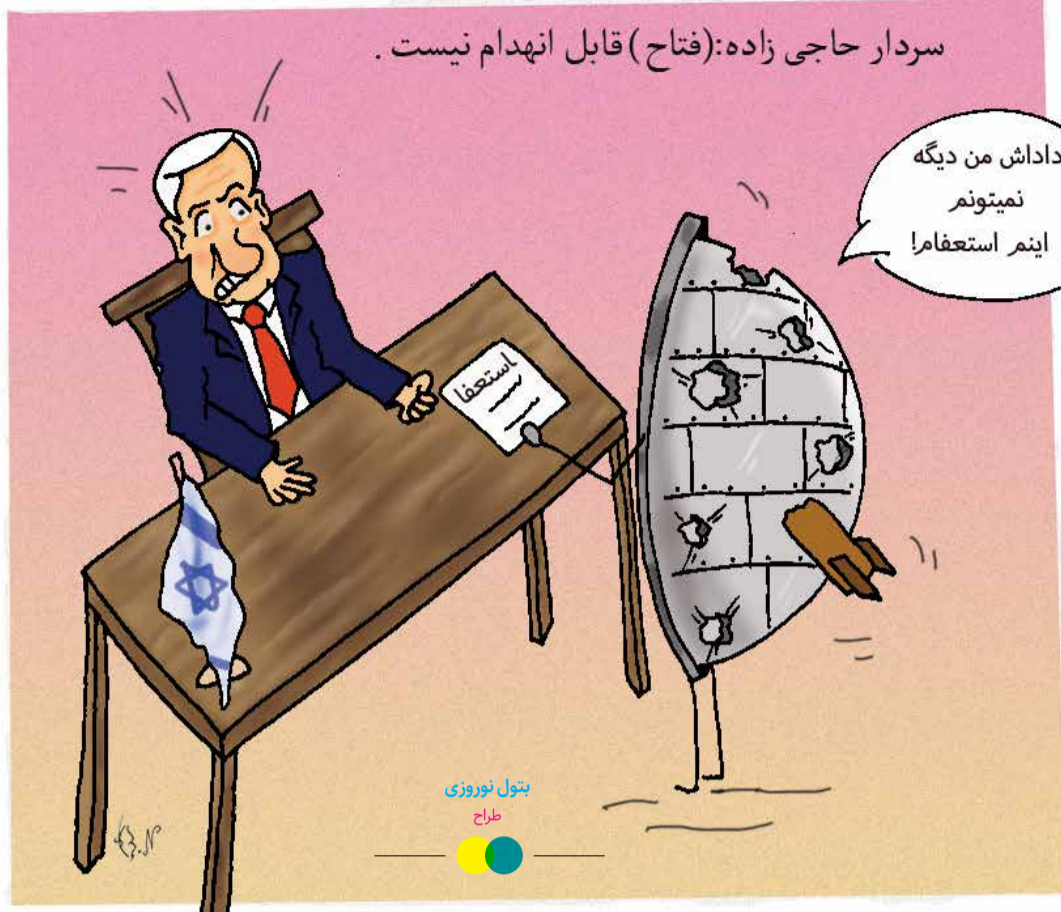
۱) فکر ازدواج را با یکی از بزرگترهای خود در میان بگذارید، ترجیحاً پدرتان نباشد. چرا؟ همینطوری برای سلامتی خودتان!

۲) سعی کنید جاخلی بدهید. در صورت پول خرید چینی‌های مادر را شما باید بدهید و بهتر است سالم با شید.

۳) اگر نتوانستید جاخلی بدهید، به مرحله ۹ بروید. ۴) آمار همه انواع وام و کمک‌های بلاعوضی را که می‌گویند می‌دهند، بگیرید. اگر بیمه تأمین اجتماعی هستید، ۵ میلیون تومان هدیه ازدواج می‌دهد. بفرما! پول دسته گل و شیرینی تولد اولین فرزندتان درآمد. ۵) به تنها فامیل کارمند رسمی که دارید زنگ بزنید و حالش را بپرسید. اسمش مهم نیست. اسم بچه‌هایش هم مهم نیست. همین‌طور رگباری حال خودش و «بچه‌ها» را بپرسید و یکی در میان بگویند مشتاق دیدار. ۶) اگر بتوانید خواب پدرش را دیده باشید با لباس سپید در یک باغ بزرگ، خیلی خوب می‌شود. حتماً یادآوری کنید آن مرحوم خیلی دوست داشت ازدواج شما را ببیند. بعد از این تلفن ممکن است همان فامیل را در کوچه خودتان از دور ببینید که با پدرش به سمت شما می‌آید، خونسرد باشید و فرار کنید، اگر نشد، به مرحله ۹ بروید. ۷) تلاش کنید با متانت و آرامش به سگ‌های ولگرد توضیح دهید که این زمین خالی را برای برگزاری مراسم عقد و ازدواج می‌خواهید و قرار نیست شبها آنجا بخوابید. اگر قبول نکردند، به مرحله ۹ بروید.

۸) در اینترنت همه روستاهای دورافتاده را که امکان اجاره یک اتاق در آنها را دارید پیدا کنید. اگر نتیجه Your search did not match any documents را مبر کنید. اگر پدرتان سر رسید، سعی کنید دستش را بوسید. اگر نشد، به مرحله بعد بروید. ۹) گیم اور. در این مرحله شما واقعاً شیرفهم می‌شوید که هیچی نیستید، عه! یعنی هیچی ندارید که ازدواج کنید. پس از پرستار بخوابید قبل از تعویض پانسمان شما، گوشه‌تان را از کشوی میز کنار تخت بدهد تا بتوانید آن‌جان اضافه که قولش را داده بودیم، استفاده کنید. برای استفاده از جان اضافی، کلمه Ezdevaj eAsan را در صفحه اول بازی وارد کنید.

سردار حاجی زاده: (فتاح) قابل انهدام نیست.



بتول نوروزی
طراح

فرمول ازدواج آسان کشف شد

محمدرضا رضایی
طنزپرداز

با سلام خدمت مخاطبین عزیز؛ امروز آقای دامادطلب، یکی از چهره‌های شاخص در حوزه تسهیل ازدواج جوانان، میهمان برنامه هستند و به گفته خودشون قراره فرمول قطعی و نهایی ازدواج آسان رو به ما معرفی کنن.

+ آقای دامادطلب می‌شه برامون بگید فرمول نهایی ازدواج آسان چیه؟

- من هم سلام عرض می‌کنم خدمت شما و مخاطبین تون. فرمول قطعی ازدواج آسان اعتماد به جوانان و کاهش سطح توقعات است.

+ بسیار عالی، فقط اگه ممکنه بیشتر توضیح بدید.

- بله من چون می‌دونستم این فرمول ممکنه برای شما و مخاطبین تون کمی سنگین باشه، یک مثال ملموس آماده کردم.

+ چه عالی! می‌شنویم.

- مثال موفق و عینی این فرمول خود خود من هستم.

+ بسیار جالبه، یعنی ازدواج خودتون رو می‌فرمایید؟

- نه ازدواج من که اتفاقاً خیلی سخت برگزار شد، آخرش هم مجبور شدیم از دست خونواده‌ها مون فرار کنیم.

+ چه عجیب! خب؟

- بله، منظور من ازدواج دخترم است که بسیار ساده و با کمترین سطح توقع انجام شد.

+ چطوری؟

- خب داماد من هم‌کلاسی دخترم بود و وقتی اومد به خواستگاری دخترم هیچی نداشت. یعنی حتی یک آپارتمان ۲۰۰ متری میله و یک خودروی کراس‌اور چینی هم تو بساطش نبود. سربازی هم نرفته بود، شغلش هم که شاگردی تو مغازه باباش بود.

+ به نظرم همچین هم دستش خالی نبوده، بالاخره پدرش پشتیبانش بوده.

- نه دیگه اینایی که من گفتم، حداقل چیزیه که یک جوون باید داشته باشه. بالاخره ازدواج آسان هم بایداه و نیایداهای خودش رو داره.

+ بله می‌فرمودید.

- درستیه؛ با این شرایط من دست رد به سینه این جوون نزدم و شرط گذاشتم که حداقل اول سربازیشو بره. اتفاقاً چون آشنا داشتم خودم صحبت کردم که یه جای خوبی خدمت کنه.

+ چه عالی! کجا خدمت کرد؟

- مرز چکچکور؛ همین دم در پاکستان.

+ اونجا که محل تردد اشرااره، مطمئناً اون آشناتون باهاتون دشمنی نداشته؟

- من خودم گفتم بفرستش چکچکور که مرد بشه و بعداً زیر بار مشکلات زندگی کمر خم نکنه. در هر صورت متأسفانه این پسر توفیق شهادت نصیبش نشد و خدمتش رو تموم کرد.

+ چه عالی؛ اون موقع دیگه با ازدواج این دو قناری عاشق موافقت کردید؟

- خیر! فرستادمش بره با یک جهیزیه کامل اما ساده برگرد.

+ جهیزیه مگه با خونواده دختر نیست؟

- تو خونواده ما نه! همه‌ش با پسره که مرد بشه و زیر بار مشکلات کمر خم نکنه.

+ خب بعدش چی شد؟

- هیچی دیگه، پسره بعد از دو سال با جهیزیه کامل برگشت.

+ خب این دفعه بهش دختر دادید؟

- نه دیگه! تو این مدت دختر من کارشناسی ارشدش رو گرفته بود، واسه همین به پسره گفتم باید بره phd بگیره، ولی تو یه رشته ساده و غیرتجملی.

+ دیگه رشته تحصیلی که تجملی و غیرتجملی نداره.

- چرا داره، شما نمی‌دونی. به هر حال این پسره لامصب... یعنی چیزه، این پسره سخت‌کوش، phd هم گرفت.

+ و این دفعه بهش دختر دادید؟

- آره این دفعه دیگه دیدم هیچ رقمه زیر بار مشکلات کمر خم نمی‌کنه. سن دخترم هم بالا رفته بود، واسه همین با ازدواج بسیار آسان‌شون موافقت کردم و به‌جای اینکه عروسی رو روی کشتی تفریحی توی ایتالیا بگیریم، روی کشتی تفریحی توی کیش گرفتیم.

+ دیگه به نظرم اینقدر ساده و آسان هم خوب نیست‌ها!

- نه مخالفم؛ ما نباید از این‌چوون‌ها توقع بی‌جا داشته باشیم. هدف خوشبختی‌شونه. برای همین به‌عنوان آخرین تضمین خوشبختی کم‌ترین میزان مهریه رو تعیین کردیم.

+ چقدر؟

- شاید باورتون نشه، ولی فقط ۹۹۹ سکه ناقابل.

+ تا کمرشون زیر بار مشکلات خم نشه؟

- نه اتفاقاً این دفعه یه رقمی گفتیم که اگه پسره خواست پررو بازی دربیاره، مهریه رو بزاریم اجرا که کمرش خم بشه. ولی مهم اینه که الان دخترم خوشبخته و داماد عزیزم از گل نازک‌تر بهش نمی‌گه.

+ چرا آتش رو نداره بدبخت!

- بله؟

+ هیچی، پرسیدم الان داماد بدبخت تون خوبه؟ از زندگیش راضیه؟

- خدا رو شکر، یه نفسی میاد و میره.

+ بله خیلی ممنون از شما و دامادتون؛ مخاطبین عزیز، دیدید که چقدر توقعات بی‌جا در ازدواج زشته و انسان رو به چه هیولاهایی تبدیل می‌کنه. امیدواریم از این برنامه و میهمان کم‌توقع مون درس گرفته باشید. خدا نگهدار.

خواب‌ناز

فرشته پناهی
شاعر

خانها قدر قوطی کبریت،
در فشار است مغزمن تیلیت
توی رؤیا شده ولی بعضاً
داخل بنت‌هاوس می‌خوابم

خوش‌نشینم به قول بعضی‌ها
زده زیر دلم خوشی‌ها!
قویبیا دارم از اجاره‌ها،
روز و شب با هراس می‌خوابم

صاحب‌خانه را که می‌بینم،
مضطرب، بی‌قرار و غمگینم
بد رقم تشنه‌حال مورفیم
با غم اسکناس می‌خوابم

از شما دوستان که مخفی نیست
چون حقوقم به قدر مخفی نیست
بعد پرداخت اجاره‌ها،
کلهم آس و پاس می‌خوابم

سر هر برج می‌شوم پنهان
می‌کنم استتار صدچندان
تا نبیند مرا و نشناسد،
لاجرم ناشناس می‌خوابم

یک دعا می‌کنم بگو آمین،
نپرد خواب‌ناز مسئولین؟!
حل شود معضلات مسکن اگر،
بنده هم با سپاس می‌خوابم

زیگزاگ و مجاله و سروته،
کج و کوله و قناس می‌خوابم
تا که پایم به حلق کس نرود،
اینچنین بی‌کلاس می‌خوابم

پایم از پنجره است آویزان،
جا نداریم قدر یک میهمان
تا شود جای بچه‌هایم باز،
گاه توی تراس می‌خوابم

چاره‌ای نیست درد جا‌تنگی،
لایه‌لای اثاث می‌خوابم
بغل پنجره سه کنج اتاق،
با توالت مماس می‌خوابم

پاسی از شب می‌آیم از سر کار،
تازه باید شوم سوپرآستار
بچه‌ها روی دوش بنده سوار،
گاه با التماس می‌خوابم

می‌شوم بس که خسته و داغان،
در تنم نیست قدر ارزن جان
لقمه‌ام ناچوبیده توی دهان،
خسته و با لباس می‌خوابم

استاد

زهرا فرقانی
شاعر

آمد سر کلاس، شدیداً شاد
خندید و گفت که: «این د نیم آو گاد»

آنگاه با تواضع مخصوصش
خود را ستود در همه‌ی ابعاد

از سختی فشار ایمیلی گفت
تا آن همه شجاعت و استعداد

گفت از نگاه وندی و موگرینی
آنگاه یاد خاطره‌ای افتاد

با خنده رو نمود به شاگردان
یک پرسش ظریف نمود ایراد؛

«از دولت گذشته، بفرمایید
مانده کدام خاطره‌اش در یاد؟»

خندید باز و گفت که: «لیدی‌ز فرست
اول «ترانه»، بعد جناب «راد»

نیشش هنوز باز... که دختر گفت:
«تاریخ انقضای شما استاااا!»



دیالوگ حدسی

سلامی: دستت درد نکنه حاجی عجب چیزی ساختی، حالا به نظرت اول کجارو باهاش شخم بزنیم؟
حاجی زاده: حاجی هوشمنده خودش میدونه اول باید برای فلسطینی‌ها زمین شخم بزنه.

سرلشکر سلامی: حاجی به آقای ظریف چی بگیم؟
سردار حاجی زاده: بگیم اندازه توانایی هامون آرزو کردیم شد این!
چوادم قره محمدی

حاجی زاده: حاجی بیا اینور فتاحش بیفته
سلامی: به روحانی زنگ بزن بگو ما با ساخته‌های خودمون عکسی می‌گیریم شما با خریدتون ما باهم فرق داریم!

عباس داوری

عباس داوری